

یادداشت

افزایش اختیارات استان‌ها؛خیلی دور، خیلی نزدیک

به عبارت دیگر، تعارض میان الزامات حکمرانی متمرکز ملی و تجميع قابله اختیارات در حوزه دستگاه‌های ملی و وزارتخانه‌ها سبب شده توسعه در استان‌ها بیشتر شبیه به یک کلاف سردرگم و راه ناهموار باشد.

از همین رو یکی از محمل‌های قانونی که به بازآفرینی نهاد دولت در کشور کمک شایان می‌کند، بهره‌گیری از ظرفیت‌های ماده ۱۰۴ و ماده ۱۰۵ قانون برنامه هفتم پیشرفت و نیز جاری‌سازی آیین‌نامه بند «پ» ماده ۱۷ قانون برنامه هفتم پیشرفت (مصوب هیئت وزیران) دایر بر استقرار نظام نوین درآمد-هزینه استان‌ها در چارچوب الگوی متاخر RBM+ است که چارچوبی کارآمد برای تمرکززدایی اداری و واگذاری اختیارات مؤثر به استانداران است.

براساس بررسی‌ها و آسیب‌شناسی‌های انجام‌شده، چالش‌های جدی فراروی واگذاری اختیارات به استانداران را می‌توان در سه بُعد اصلی جمع‌بندی کرد: الف) موانع فردی و عدم تمایل به کاهش حیطه اختیارات و قدرت تصمیم‌گیران مرکزنیشن

ب) موانع حقوقی و قانونی موجود در قوانین کشور که بر اساس آن شخص وزیر در برابر حوزه مسئولیت خویش در برابر مجلس شورای اسلامی پاسخ‌گو است

ت) موانع نهادی و تأثیرگذاری خارج از عرف و قاعده نهادهای بیرون دولت

بر تصمیمات استانداران (به‌ویژه مجمع نمایندگان استان).

علاوه بر موارد یادشده، از دیگر موانع نظری فراروی تحقق تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به استان‌ها، ابهام و اغتشاش نظری درباره تعریف «امر ملی» از «امر استانی» و تقاهم بر سر حدتفصیل و حدود و ثغور این مهم است که ریشه بسیاری از ناکارآمدی‌ها در بهره‌ورکردن قابلیت‌های بالقوه و بالفعل توسعه استان هاست. درواقع سردرگمی موجود در تشخیص این مهم و عدم شناسایی، تمایز و واگذاری همه الزامات و نیازمندی‌های مورد نیاز پیگیری و راهبری امر استانی و وجود هم‌پوشانی‌های زیاد میان امر ملی و امر استانی، سبب شده هم وزرا و دستگاه‌های ملی در حوزه توسعه استانی و هم استانداران در حوزه توسعه ملی با اختلالات جدی مواجه باشند؛ چراکه براساس مُر قانون اساسی، در نهایت مسئولیت امور بر عهده وزرا بوده و نمی‌توان با سلب اختیار از وزیر به استانداران واگذار کرد. هنوز اجماعی دقیق و منطقی از نقش و جایگاه استانداران در پیگیری امر توسعه ملی و راهبری امر توسعه استانی وجود نداشته و علی‌رغم تصریح مصرح مأموریت استانداران در «مسئولیت اجرای سیاست‌های عمومی کشور در ارتباط با وزارتخانه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از بودجه عمومی دولت استفاده می‌نمایند» در قالب ماده ۱ مصوبه شورای عالی اداری در مورخ ۷/۱۲/۱۳۷۷، هنوز اختیارات متناسب با این شان در اختیار استانداران قرار ندارد.

به طور کلی سه حوزه اصلی زیر را می‌توان کلوگاه‌های اصلی فراروی کارآمدسازی نقش و عملکرد استانداران در راهبری امر استانی دانست:

- نظام انتصابات مدیران کل استانی

- نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری امر استانی و پیوند و سازگاری آن با امر ملی

- نظام پاسخ‌گویی استانداران به رئیس‌جمهور، وزرا، مجلس و مردم.

علاوه بر این، یکی از چالش‌های جدی دیگر تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به استانداران، مسئله گسترش و به تعبیر دیگر تغییر فاز سازوکارهای تمرکزگرایی از «تمرکز مرئی» به «تمرکز نامرئی» در قالب «نظام سامانه‌ها» است که کمتر مورد توجه قرار گرفته ولی خطری بزرگ برای تحقق گذار نرم از تمرکزگرایی به تمرکززدایی است. این موضوع، در قالب سامانه ملی مجوزهای کسب‌وکار یا استعلام‌های بر خطی که در نهایت باید در مرکز مورد تصمیم‌گیری و تأیید قرار بگیرد، قابل بررسی است. به عنوان نمونه، امروز واحد آمایش سرزمین با مقیاس مطالعه و تحلیل ۱/۲۵۰۰۰۰ و ۱/۵۰۰۰۰۰ در قالب درگاه ملی مجوزها درخصوص صدور مجوز کسب‌وکارهایی می‌بایست اظهارنظر کند که به دلیل کوچک‌مقیاس‌بودن (مرغداری)، خارج از قمت تحلیل این مقوله هستند.

با توجه به آسیب‌شناسی و مسئله‌شناسی انجام‌شده و نیز الزامات و دیدگاه‌های رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت درباره تحول در حکمرانی استانی، دولت چهاردهم در پی تدوین آیین‌نامه‌ای برای تراکم‌زدایی از اختیارات و وظایف سطح ملی و واگذاری آنها به استانداران، شوراهای برنامه‌ریزی و توسعه استان و مدیران کل استانی است. برای پیشبرد این مهم، پیشنهاد می‌شود در چارچوب رویکرد واگذاری کنترل‌شده، نظارت‌پذیر و گام‌به‌گام، ایده «تراکم‌زدایی تدریجی» را متناسب با همه مقدرات، مقدرات و محدودیت‌های فعلی فراروی طراحی، نهادسازی، پیاده‌سازی و راهبری مقوله تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به استانداران، دولت حوزه زیر که می‌تواند بستر شکوفایی اقتصادی استان‌ها و تسهیل و تسریع فرایند‌ها و سازوکارهای توسعه‌ای را فراهم کند، پیگیری کرد و وظایف و اختیاراتی را که در تعارض با قوانین و مقررات جاری کشور نیست، احصا کرده و با پیش‌بینی سازوکار نظام پاسخ‌گویی آن و تنظیم نسبت و روابط میان دستگاه‌های ملی و استانی به استان‌ها واگذار کرد.

ناترازی‌ها ودیوار بلند مسیبان اصلی

... هیچ تصویری ندارد، چون دیوارش بلند است و او می‌تواند با آرامش رشتک برانگیز در سایه این دیوار بلند نشسته و دولت سایه تشکیل دهد. نکته قابل مامل در این میان، موقعیت کشورمان در بازار جهانی گاز است. ایران دومین دارنده ذخایر گاز جهان است و همین امر ایجاب می‌کند کشورمان در تدوین سیاست خارجی خود نکاهی جدی به بازار جهانی گاز و تحولات آن داشته باشد و به‌تعبیری یک دیپلماسی فعال گاز را مورد توجه قرار دهد. باین‌حال با همت جریان سیاسی تندرو شرایطی ایجاد شده که کشورمان در بازار جهانی گاز حتی رتبه بیستم را هم نداشته باشد و به‌راحتی از این بازار بزرگ و پرسود حذف شود. تندروهایی که چند سال پیش فرصت تاریخی فراهم‌شده برای کشورمان به منظور تأمین گاز اروپا را با توهم رسیدن زمستان سخت برای کشورهای اروپایی سوزاندند و با بازی در زمین روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین قبیح ایران در بازار گاز لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به منافع ملی کشورمان زدند، اینک با خاطری آسوده در پناه دیوار بلند خویش نگران انتقاد مردم مال‌باخته ایران به ناترازی شکل‌گرفته بین میزان ذخایر گاز و رتبه ما در بازار جهانی این محصول نیستند.

امدا نکته آخر اینکه این همه ناترازی در اصل محصول یک ناترازی بنیادین در میدان سیاست داخلی است که در نتیجه آن نامزدهای انتخابات مجلس می‌توانند با پنج درصد آرای مردم به خانه ملت راه یابند. به بیان دقیق‌تر درصد اندکی از شهروندان شانس اعزام نامزد مورد نظر خود را به مجلس دارند و اکثریت جامعه از این نعمت محروم هستند. ناترازی بین خواست و اراده مردم با گرایش سیاسی مجلس و سایر ارکان سیاسی و اجرایی کشور که اجازه می‌دهد سلیقه سیاسی اقلیت شهروندان امکان طرح بیاید و اکثریت شهروندان از سر ناچاری سکوت پیشه کنند، درواقع بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین ناترازی است که موجب شکل‌گیری انواع ناترازی‌ها می‌شود. ازاین‌رو توصیه اکید نگارنده به مسئولان کشور این است که اجازه ندهند پرورنده ناترازی‌ها با آدرس غلط به سطح سو-تدبیر مدیر برق منطقه‌ای فلان شهرشان فروکاسته شود و اگر به‌راستی قصد اصلاح ناترازی‌ها را دارند، ابتدا برای ناترازی در عالم سیاست تدبیری بیندیشند.

ادامه‌از صفحه اول

گزارش میدانی «شرق» ۱۵ روز پس از انفجار در بندرعباس؛ از قبرستان و عزاداران‌ش، کارگران سردرگم و بیکار و شهری که زنده نشده

از بندر تا «باغو»

بررسی‌های خبرنگار اعزامی «شرق» به بندرعباس نشان می‌دهد واقعیت‌های زیادی برای گفتن باقی خواهد ماند

عزاداران حلقه حلقه ایستاده‌اند، نغری دور زنی که فقط از میمان زمزمه ناله‌های آرامش یک جمله شنیده می‌شود:

نیلوفر حامدی

«این بچه هنوز جوان بود». گروهی دیگر مسیر حرکت خودروی اصلی را که مسئولیت حمل جنازه تا روستای لیوان ایلام دارد، باز می‌کنند و چندین زن و مرد مشغول آرام‌کردن کودکان هستند. اما یک گروه بیش از دیگران جلب توجه می‌کنند؛ جوان، آراسته به لباس‌های مشکی، خوش قدوبالا و توتومند، اما شانه‌های عریض‌شان از مصیبتی می‌لرززد که «خانه‌خراب‌شان کرده است».
این را «محمد» می‌گوید که تا قبل از فاجعه انفجار اسکله بندر شهید رجایی بندرعباس، چند شب در هفته با «سمیر» در باشگاه بدن‌سازی شهر وزنه می‌زد: «جنگ که نرفته بود، آمده بود کار کند. حشش نبود این‌طور جوانی‌اش بسوزد و خاکستر شود». فقط ۲۱ سال داشت و هنوز یک سال هم از حضورش برای کار در اسکله نگذشته بود که جان عزیزش رفت. حالا خانواده‌اش آمده‌اند تا او را ببرند. خودش را که نه، فقط چند تکه از استخوان‌ش، خانواده‌ای که رمقی برای‌شان نمانده و فقط به داشتن همین یادگاری از عزیزشان راضی‌اند. آن‌قدر که «حسام»، شوهرخواهر سمیر که دوان‌دوان از این سر قبرستان تا آن سر قبرستان در حال رفت‌ووقف امور است، در پاسخ به اینکه آیا سراغی از غرامت و پاسخ‌گویی مدیران گرفته یا نه، فقط به یک جمله بسنده می‌کند: «دیگه هیچی ازشون نمی‌خوایم. فقط بذارن به درد خودمون باشیم».

۱۵ روز پس از انفجار بندر شهید رجایی بندرعباس، لحظه‌ای نبوده که «باغو» از صدای مصیبت‌زدگان شهر خالی شود؛ قبرستانی که در بهار امسال شاهد عزاداری‌های زیادی بوده و اگر زیان داشت، شاید گره از ناگفته‌های بسیاری باز می‌کرد.

گزارش میدانی «شرق»، شرح زندگی مردم شهری است که زندگی‌شان به قبل و بعد از انفجار اسکله تقسیم شده است. عزیز از دست داده‌اند، بیکار شده‌اند، خسارت جانی و مالی دیده‌اند و صدای مهیب ظهر روز ششم اردیبهشت و خاکسترش، روی زندگی‌شان سایه انداخته است. گزارش از قبرستان شهر تا محله‌های مختلفی که کارگران بندر شهید رجایی در آن زندگی می‌کردند، از خانه بلوچ‌ها تا خوابگاه کارگانی که حالا کاملاً تخلیه شده است، از «خون‌سرخ» و «اسلام‌آباد» و «سیدکامل» تا میدان‌های شهری اسکان کارگران برای رسیدن به کاری و نانی در اسکله، به دنبال ترسیم زندگی مردم پس از فاجعه‌ای است که شاید برای خیلی‌ها در یک روز رخ داده و تمام شد، اما برای آنها که انفجار را زندگی کرده‌اند، آغاز دیگری است؛ آغاز زندگی آغشته به لباس سیاه، عضوی از بدن که دیگر نیست و هراس از معاش و قسطن و خرج زندگی و اجاره خانه. این مردم، هرچه دیده و شنیده‌اند، همه با هم، هنوز عزادارند.

اسلام‌آباد؛ یک خانه با سه معلول، یک کشته و یک بستری حاد:

هدایت‌الله رفت، امان‌الله بستری است و مفقودی‌ها در انتظارند

همسر، مادر و دو خواهر که یکی از آنها معلول است، یک اتاق ۱۵متری با اجاره ماهانه سه میلیون و دیگر هزینه‌های جاری، همسان خرج زندگی بود که پای «هدایت‌الله» را از بلوچستان به بندرعباس و پس از آن بندر شهید رجایی کشاند؛ به همان جایی که جوانی‌اش هم در آن بر باد رفت. ۳۱ سال بیشتر نداشت و ۱۲ سالگی بود که با «مجدنه»، ازدواج کرده بود. حالا دختر ۲۱ساله مانده بود و بقیه خانواده شوهرش، در شهری که در آن غریب‌اند: «هدایت‌الله خرج همه ما را می‌داد. تازه خودش هم بدن سالمی نداشت. چند سال پیش موقع بنایی دیوار روی سرش خراب شد و دست راستش تقریباً کار نمی‌کرد. همان موقع هم نتوانستیم درست و حسابی درمانش کنیم؛ یعنی پولش را نداشتیم». هدایت‌الله خادمی از آن روز شوم جان سالم به در نبرد. هرچقدر هم که «عبید» تلاش کرد، نتوانست او را از زیر آوار درآورد؛ «تلاشم را کردم اما نشد. دود زیاد بود. همان اول که صدا را شنیدم، دورتر بودم و حدس زدم که ممکن است بعضی از دوستانم گیر کنند. آخرش همین شد. فقط توانستیم امان‌الله را نجات دهیم».

عبید، کارگر دیگری است از مجموعه شرکت سینا در بندر که حالا با خانواده‌اش در همان اتاق ۱۵متری زندگی می‌کند. تازه تا چند وقت پیش «امان‌الله» هم با آنها بود. اما: «سوختگی شدید پس از انفجار باعث شد تا او بوی دیگر از کارگران همان شرکت به بلوچستان برگردد، چون در بندر کسی کاری برای‌شان نکرد».

این را «حسن شه‌بخش» می‌گوید که سرکارگر همه این‌ها بود: «از میان کارگران من، هدایت‌الله فوت شد و امان‌الله هم به‌شدت آسیب دید. اینجا کسی به دادش نرسید و گفتند ۱۵۰ میلیون خرج عملت می‌شود. برای همین بردنش بلوچستان».

عبید که همکار هر دو آنها بود، خیلی تلاش کرد تا دوستانش را نجات دهد و به همین دلیل هم پای چیش زیر آوار شکست اما هنوز بعد از گذشت بیش از دو هفته نتوانسته به دکتر مراجعه کند: «قبلاً کار می‌کردیم و پول نداشتیم، حالا دیگر همان کار را هم نداریم. دیگر چه کسی به من کار می‌دهد؟ تازه مگر برای امان‌الله چه کردند؟ پزشک بیمارستان گفت ما نمی‌توانیم این عمل را انجام دهیم. با یاید بروید شیراز، یا زاهدان. رفتند زاهدان، دکتر آنجا گفت یک سکه بده. دکتر رفتن هم برای از ما بهتران است. باید به فکر قوم خودم باشم که اینجا می‌بینید». «شه‌بخش» مدعی است که فقط امان‌الله در میان کارگارش بدون شناسنامه بود، اما دیگر اظهاراتش با این ادعا چندان هماهنگ به نظر نمی‌رسد. به‌ویژه آنجا که درباره وضعیت دریافت غرامت و خسارت هدایت‌الله می‌گوید: «گفتند بعد از ۴۸ ساعت غرامت را می‌دهیم و ما هم به دادگستری رفتم و پرورنده تشکیل دادیم.



عسی‌ها، مهدی دادی‌زاده

اینها مهم‌تر اینکه بیمه‌ات نمی‌کنند. بعضی کارفرماها تا روزی یک‌میلیون و ۵۰۰ هزار تومان هم می‌دهند، اما آن‌قدر خرج و کرایه و قرض زیاد است که چیزی برای آخر ماه نمی‌ماند».

خون‌سرخ؛ هنوز مهمان جدید دارد

۱۵ کارگر رفتند و دیگر به خانه برگشتند

برای بررسی شرایط کرگران نباید از روستای «خون‌سرخ»، غافل شد؛ نزدیک‌ترین نقطه مسکونی به بندر شهید رجایی، روستایی که هنوز آثار انفجار روی در و دیوارش دیده می‌شود. خیلی پیش‌تر قرار بود این روستا تخلیه و اهالی آن به جایی دیگر منتقل شوند؛ جایی دورتر از اسکله، اما روستا هیچ‌وقت منتقل نشد تا همین حالا که تبدیل به خرابه‌ای شده و باید به زحمت اثری از زندگی در آن سست.

سرگردان میان پنجره‌های شکسته و اسکلت درب‌وداغان خانه‌هایی که به‌شدت آسیب دیده‌اند، می‌توان به خانه‌ای رسید که محل زندگی تعداد زیادی کارگر بلوچ بوده است. خانه در کوچه‌ای در میان روستاست. حالا اما متروکه شده، کسی در آن زندگی نمی‌کند. مردم محلی می‌گویند همیشه حدود ۱۵ کارگر در آن زندگی می‌کردند، شب‌هایشان را در این خانه می‌گذراندند و صبح راهی بندر می‌شدند برای روزم‌زدی. اما دیگر هیچ اثری از ساکنان قبلی نیست. محلی‌ها دوست ندارند درباره آنها حرف بزنند. بیشتر نگران شرایط فعلی خودشان هستند. درست با شروع گرما، زندگی آنها با در و دیواری که دیگر نیست، سخت‌تر هم شده است: «بعد انفجار دیگر کسی برگشت. حتما مرده‌اند. چیزی که ما دیدیم و شنیدیم نشان می‌دهد اگر کسی نزدیک انفجار بوده، نمی‌توانسته زنده بماند. شاید هم زنده مانده‌اند و برگشته‌اند شهرستان». آنها حدس‌هایی می‌زنند. با وجود تمام اینها، «خون‌سرخ» هنوز هم مهمان تازه دارد، کارگری که به‌تازگی از بلوچستان آمده، این را می‌توان از ساک‌دستی‌اش حدس زد و با دیدن کیسه سفیدی که کلاه ایمنی کارگران اسکله در آن قابل تماشااست، مطمئن شد. آرام و بدون عجله راه می‌رود. سنی ندارد اما جای کار بدنی طولانی‌مدت را می‌توان از چشم‌های کمی گودرفته و پوستش که قهصه‌ها از آفتاب برای تعریف‌کردن دارد، خواند. خیلی حوصله حرف‌زدن ندارد. تازه

رسیده و می‌خواهد مستقیم با بارش به اسکله برود تا کار کند. در پاسخ به اینکه آیا نگران کارکردن در اسکله نیست، می‌گوید: «امروز بهیریم بهتر از فرداست».
سرگردان میان پنجره‌های شکسته و اسکلت درب‌وداغان خانه‌هایی که به‌شدت آسیب دیده‌اند، می‌توان به خانه‌ای رسید که محل زندگی تعداد زیادی کارگر بلوچ بوده است. خانه در کوچه‌ای در میان روستاست. حالا اما متروکه شده، کسی در آن زندگی نمی‌کند. مردم محلی می‌گویند همیشه حدود ۱۵ کارگر در آن زندگی می‌کردند، شب‌هایشان را در این خانه می‌گذراندند و صبح راهی بندر می‌شدند برای روزم‌زدی. اما دیگر هیچ اثری از ساکنان قبلی نیست. محلی‌ها دوست ندارند درباره آنها حرف بزنند. بیشتر نگران شرایط فعلی خودشان هستند. درست با شروع گرما، زندگی آنها با در و دیواری که دیگر نیست، سخت‌تر هم شده است: «بعد انفجار دیگر کسی برگشت. حتما مرده‌اند. چیزی که ما دیدیم و شنیدیم نشان می‌دهد اگر کسی نزدیک انفجار بوده، نمی‌توانسته زنده بماند. شاید هم زنده مانده‌اند و برگشته‌اند شهرستان». آنها حدس‌هایی می‌زنند. با وجود تمام اینها، «خون‌سرخ» هنوز هم مهمان تازه دارد، کارگری که به‌تازگی از بلوچستان آمده، این را می‌توان از ساک‌دستی‌اش حدس زد و با دیدن کیسه سفیدی که کلاه ایمنی کارگران اسکله در آن قابل تماشااست، مطمئن شد. آرام و بدون عجله راه می‌رود. سنی ندارد اما جای کار بدنی طولانی‌مدت را می‌توان از چشم‌های کمی گودرفته و پوستش که قهصه‌ها از آفتاب برای تعریف‌کردن دارد، خواند. خیلی حوصله حرف‌زدن ندارد. تازه رسیده و می‌خواهد مستقیم با بارش به اسکله برود تا کار کند. در پاسخ به اینکه آیا نگران کارکردن در اسکله نیست، می‌گوید: «امروز بهیریم بهتر از فرداست».

از کانتینرهای ۱۵متری تا بازار ماهی

مردم ماهی نمی‌خریدند، می‌گفتند سمی شده

کانتینر‌ها نقش دوگانه‌ای در این انفجار داشتند. به همان اندازه که خرد شدند و چند کیلومتر دورتر پرتاب شدند و به گوشت و پوست و جان افراد نشستند، به همان اندازه هم مانع تشدید موج انفجار بودند. نحوه اسکان کانتینرها در اسکله این‌ها بود: «از میان کارگران من، هدایت‌الله فوت شد و امان‌الله هم به‌شدت آسیب دید. اینجا کسی به دادش نرسید و گفتند ۱۵۰ میلیون خرج عملت می‌شود. برای همین بردنش بلوچستان».

عبید که همکار هر دو آنها بود، خیلی تلاش کرد تا دوستانش را نجات دهد و به همین دلیل هم پای چیش زیر آوار شکست اما هنوز بعد از گذشت بیش از دو هفته نتوانسته به دکتر مراجعه کند: «قبلاً کار می‌کردیم و پول نداشتیم، حالا دیگر همان کار را هم نداریم. دیگر چه کسی به من کار می‌دهد؟ تازه مگر برای امان‌الله چه کردند؟ پزشک بیمارستان گفت ما نمی‌توانیم این عمل را انجام دهیم. با یاید بروید شیراز، یا زاهدان. رفتند زاهدان، دکتر آنجا گفت یک سکه بده. دکتر رفتن هم برای از ما بهتران است. باید به فکر قوم خودم باشم که اینجا می‌بینید». «شه‌بخش» مدعی است که فقط امان‌الله در میان کارگارش بدون شناسنامه بود، اما دیگر اظهاراتش با این ادعا چندان هماهنگ به نظر نمی‌رسد. به‌ویژه آنجا که درباره وضعیت دریافت غرامت و خسارت هدایت‌الله می‌گوید: «گفتند بعد از ۴۸ ساعت غرامت را می‌دهیم و ما هم به دادگستری رفتم و پرورنده تشکیل دادیم.

به این شکل است که هر پنج کانتینسر را روی هم می‌گذارند، هرکدام از آنها حدود سه متر ارتفاع دارند و با این چیدمان، سازه‌ای ۱۵متری را تشکیل می‌دهند. همین‌ها هم مانعی برای شدت‌گرفتن موج انفجار شدند. اگر این کانتینرها نبودند مشخص نبود موج تا کجا پیش می‌رفت. اما باری که داخل این کانتینرها بود، عامل ضرر و زیان مالی و جانی شد. آقای «الف» که نخواست نامش در گزارش بیاید، به دلیل ترخیص نکردن کالاهایش از گمرک شکایت کرده است؛ کالایی که اگر به‌موقع ترخیص شده بود، نمی‌سوخت و میلیاردها سرمایه‌اش بر باد نمی‌رفت. او می‌گوید همکار دیگرش به دلیل همین ضرر مالی در بندر پس از انفجار سکنه کرده است؛ چون هرچه داشته و نداشته را در بار کانتینرهایش گذاشته بود و از اضطراب چک و قسطن و ضرر و زیان مالی سکنه کرده و راهی بیمارستان شده است. بسیاری از کامیون‌داران هم اوضاع مشابهی دارند. از میان حدود دوهزار و ۵۰۰ خودروی آسیب‌دیده، فقط درصد محدودی از آنها بیمه داشتند و خسارتشان را هم گرفتند. سایر افراد اما باید در انتظار فهرست تعیین‌تکلیف بمانند.

از سوی دیگر، فارغ از این خسارات مالی، چشم‌انداز پیش‌روی این افراد هم به‌شدت مخدوش است. از آنها که زنده مانده‌اند، برخی با آسیب جسمانی جبران‌ناپذیری مانند نابینایی یا قطع عضو روبه‌رو شده‌اند که شرایط کاری در آینده را برایشان مخاطره‌آمیز می‌کند. آنها که جسمشان سالم است ولی خسارت مالی دیده‌اند، مثل راننده‌ها، تا زمانی که خودرو نداشته باشند امکان اشتغال نیز نخواهند داشت. گروه دیگری هم هستند که ابزار کارشان را از دست داده‌اند اما بازار کاری آنها آسیب دیده است. شاید کسی تصورش را هم نکند که انفجار، روی بازار ماهی بندرعباس نیز تأثیر گذاشته است. سوله بزرگی که از صبح تا ظهر هیچ‌وقت جای سوزن‌انداختن نداشت، بعد از چندین روز کساد، به‌تازگی چند مشتری پیدا کرده است. «جاسم» می‌گوید چندین روز صید روی دستست مانده، چون مردم تصور می‌کنند دریا آلوده شده است: «چند روز هیچ‌کس از ما خرید نمی‌کرد. هم دل و دماغش را نداشتند که برای سفربه‌ایشان خرید کنند و هم اینکه نگران سلامت ماهی‌ها بودند. در شهر جو افتاده بود که انفجار باعث شده آب دریا آلوده شود و در نتیجه ماهی‌ها هم سمی هستند».

آسمان تیره بندرعباس

برق را قطع نکنید، اینجا کسی بیمار باسوختگی حاد دارد

مردم سرگردان هستند و سؤال‌های فراوانی دارند. هنوز کسی نمی‌داند منبع اولیه انفجار چه بوده. آیا قصوری از کسی رخ داده یا خیر؟ دقیقاً چند نفر کشته شده‌اند و مفقودی‌ها چه تعدادند؟ آیا باری که منفجر شده بیش از اندازه انبارداری شده یا خیر؟ اگرچه منابع رسمی از بازداشت و احضار چند مطلع خبر داده‌اند، اما مردم نمی‌دانند این متهمان چه کسانی هستند. حتی نمی‌دانند کدام خبری را که می‌شنوند و می‌خوانند باید باور کنند و کدام را نه. حال آنکه دانستن پاسخ این پرسش‌ها می‌تواند مسیر را برای شناسایی افرادی که عمدا یا سهوا عامل چنین فاجعه بزرگی شدند، تسهیل کند. مثلاً اگر فرضیه وجود نیترا آمونیوم به عنوان بار در کانتینرها و منبع اولیه انفجار درست بوده باشد، باید پرسید چرا توجه نشده بود که همین ماده پیش‌تر در تاریخ جهان عامل فجايع بزرگ‌تری هم شده بود؛ یک بار در تکراس آمریکا با ۵۸۱ کشته و پنج هزار زخمی و بار دیگر هم بندر بیروت لبنان، مهم‌تر آنکه چگونه باید از وقوع چنین فجایعی در آینده جلوگیری کرد.

خیلی از مصدومان در خانه‌اند و حالا چالش اصلی قطعی برق است؛ مصدومانی که پس از انفجار اسکله دچار سوختگی‌های شدید شده و افزایش گرما فرایند درمانشان را کندتر و دشوارتر می‌کند. ماجرای قطعی برق که شامل بندرعباس می‌شد، با اعتراض مردم و برخی مسئولان در این منطقه متوقف شد. مردم شهر آشفته‌اند. انفجار و آتشی که در میانه بهار در جنوب کشور زبانه کشید، اگرچه خاموش شده، اما خاکسترش هنوز باقی است و دودش تا مدت‌ها در قلب مردم می‌ماند؛ حتی اگر آسمان دوباره آبی شود.